ترجمان فرقان تفسیر مختصر

سورهٔ یـــسٓ

خادم القرآن محمد صادقی تهرانی

ترجمان فرقان تفسیر مختصر سورهٔ یـسّ

ناشر: ..... انتشارات شکرانه

چاپخانه: ..... چاپ دانش

چاپ یکم: ..... پاییز ۱۳۹۰

طرح جلد: ..... گرافیک آیات سبز

شمارگان: .....

قیمت: .....

نشانی: ..... جامعة علوم القرآن ـ قم، بلوار امین، کوی ۲۱، پلاک ۷.

تلفن: ۰۲۵۱-۲۹۳٤٤۲۵

نشانی پست الکترونیک: www.forghan.ir

sadeghi@forghan.ir

سخن ناشر

ترجمان فرقان
تفسیر مختصر سورهٔ یـسٓ

این سوره بر اساس اصول سه گانهٔ عقیدتی استوار است، و چون قرآن هر سه اصل را در بر دارد، از این رو، آغازگر سوره همان قرآن است، و روی همین اصل هم در روایاتی قلب قرآن و ریحانهٔ آن، و بلکه قلب القلب نامیده شـده است، بدین معنی که قرآن خود قلب و محور کل کتب وحی است و سورهٔ یس نسبت به قرآن نیز قلب است.

«**یسٓ**» این جمله گرچه از حروف مقطعهٔ رمزیهٔ قرآن، و رمزی است بین خدا و صاحب وحی، جز آنکه اینجا مانند بعضی از جـاهای دیگـر اشـاره‌ای بس لطیف به رمزی از رموز آن نمایان است؛ زیرا «**انک**» کـه خـطاب بـه پـیامبر گرامی اسلامﷺ است، اشارهٔ به خطابی پیش از آن می‌باشد، و از پیش هم جز «**یس**» جمله‌ای بدین مناسبت وجود ندارد، و نیز «**و القرآن الحکیم**» که قسمی است به قرآن پر از حکمت ـ و این خود سوگند به بهترین برهان است ـ قبل و بعدش از موارد اثباتی این قسم می‌باشند، بعدش «**انک لمن المرسلین ...**» که بالاترین رسالت وحی را بر مبنای قرآن و حکمت آن برای حـضرتش ثـابت کرده، روی این اصل مدعای پسـینش پـیش‌درآمـدی است از بـراهـین ایـن

رسالت ممتاز، که «یا» خطاب است، و «سین» مخاطب، و به مناسبت‌های گذشته «سین» ـ چنانکه در روایاتی چند نیز آمده ـ به معنی **«سامع الوحی»** و نیز **«سید المرسلین»** است، و روی این اصل اینجا مثلثی ترسیم گردیده، که ضلع نخستش شنیدن وحی ربانی است، و در حقیقت کل دریافت‌های رسالتی رسول الله ﷺ سمع وحی و شنیدن آن است، که در کل شخصیت حضرتش همان شنیدن وحی ربانی است و نه تنها شنیدن معمولی نسبت به وحی معمولی، بلکه با سه تأکید «انّ»، «لام»، «علی» در **«انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم»** ابعاد تازه‌ای بر این رسالت قرآنی افزوده است.

اینجا بعد سومش که **«علی صراط مستقیم»** است و نه **«للصراط»** یا **«الی صراط مستقیم»** آن حضرت را دارای چیرگی و علوّی بر صراط مستقیم دانسته، گرچه رسالتش نسبت به کل مکلفان جهان **«الی صراط مستقیم»** است یعنی: بسوی آن، و یا: للصراط المستقیم، است یعنی بگونه‌ای مماس با صراط مستقیم باشند، که بُعد اولش مربوط به عموم مؤمنان است، وبعد دومش در اختصاص کسانی است که تالی تلو این رسالت بزرگند، ولی خود صاحب این رسالت **«علی صراط مستقیم»** است، و نه به سوی آن، و نه حتی برابر و مماس با آن، بلکه در کل دارای چیرگی کلی بر این صراط مستقیم که قرآن و سنت قطعیهٔ مستفاد از آن است می‌باشد.

«والقرآن الحکیم» که به صورت قسم آمده، این خود توجه دادن به برترین برهان روشن برای اثبات این دو حقیقت است که قرآن با حکمت کلی‌اش بهترین دلیل از برای این دو مدعا است که «آفتاب آمد دلیل آفتاب». آفتاب وحی قرآنی تابشی بس والا و بالا برای پیدایش و نمایانگری این رسالت بزرگ دارد.

«صراط مستقیم» در عین وحدتش دارای هفت چهرهٔ پیاپی یکدیگر و گام به

گام برای تکمیل این شخصیت بزرگ است، که صورت انسانیت، صراط عبودیت و ایمان، صراط اعتصام بالله، صراط هدایت الله، و رسالت الله، و اسلام لله و توحید وحید حقیقی نسبت به حضرت اقدس الله ﷻ است که این هفت گام، همگی بیانگر همان صراط مستقیم می‌باشند.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

يسٓ ﴿١﴾ وَٱلْقُرْءَانِ ٱلْحَكِيمِ ﴿٢﴾ إِنَّكَ لَمِنَ ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿٣﴾ عَلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٤﴾ تَنزِيلَ ٱلْعَزِيزِ ٱلرَّحِيمِ ﴿٥﴾

به نام خدای رحمتگر بر آفریدگان، رحمتگر بر ویژگان

یس. ﴿۱﴾ سوگند به قرآن سرشار از (هرگونه) حکمت [: پیوند شایسته‌ی گسسته‌ها.] ﴿۲﴾ همانا تو همواره از (جمله‌ی) پیامبرانی؛ ﴿۳﴾ بر راهی راست چیره و استواری! ﴿۴﴾ (قرآنی را که) فروفرستاده‌ای از جانب (آن) عزیزِ رحمت‌گر بر ویژگان است؛ ﴿۵﴾

آیهٔ ۵ ـ «تنزیل العزیز الرحیم» تنزیل که به معنای فرو فرستادن تدریجی است در اصل مربوط به قرآن است، که به تدریج نازل گشته، و در حاشیه‌اش رسول قرآن است که مقامات رسالتی وحیش نیز به تدریج نازل گشته، روی این اصل هر دوی تنزیل قرآن محمد و محمد قرآن را شامل است، و این دو صفت عزیز و رحیم بدین مناسبت است که این دو تنزیل صادر از مقام عزّت و رحمت ویژه است که این رحمت ویژه، صادر از آن عزت ویژهٔ ربانی است، و بر حسب آیاتی مانند (۱۰۷:۲۱) حضرتش **«رحمة للعالمین»** است، که در جمع، خدای عزیز رحیم، کتاب عزیز رحیم را بر پیامبر عزیز رحیم فرو فرستاده است.

بلکه نصب **«تنزیل»** هر دوی قرآن محمد و محمد قرآن را همپا و یکجا

نزول یافتهٔ تدریجی ربانی دانسته، که این نازل و منزل در حقیقت یکی است. و بر حسب آیهٔ نور «**نور علی نور**» است، که نورانیت قلب محمدی، پذیرای نور قرآن به تمام معنی است.

لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّآ أُنذِرَ ءَابَآؤُهُمْ فَهُمْ غَـٰفِلُونَ ﴿٦﴾

تا قومی را هشدار دهی که پدرانشان هشدار داده نشدند. پس آنان (همچنان) در (ژرفای) غفلتند. ﴿۶﴾

آیهٔ ٦ـ اینجا مورد انذار، نخست گروهی هستند که نه خود و نه پدرانشان انذار رسالتی نشده‌اند، و نیز بر حسب آیاتی مانند (۹۷:۱۹) قومی خشن‌انـد، و ایـن ثالوث سالوس بر مبنای درکات سه گانه‌شان لبهٔ تیز انذار رسول الله ﷺ می‌باشند.

و اینجا جای این پرسش است که آیا رسالت اسلامی ویژهٔ ایشـان است؟ پاسخ این است که این انذار بر مبنای سه ضـلع نـابرابـر است، کـوتاهترین و سخت‌ترین ضلع آن «**عشیرتک الأقربین**»، سپس همانانند کـه ایـنجا درکـل مورد انذارند، پس آنگه کل مردمان و تمامی جهانیان؛ چنانکه آیهٔ (۱:۲۵) بدان تصریح کرده است.

و چون این سیاست گام به گام در هشدار رسول الله ﷺ نسبت به گونه گونهٔ مکلفان بوده؟ در جمع از این جهت است که انذار رسالتی در صورتی ـ که در نزدیکان که بسی سخت باورند ـ اگر اثر کند، در دیگران، اثرش بیشتر است. زیرا ایشان که در عین سخت باوریشان از نزدیکان آن حضرت بوده‌اند، و شب و روز با حضرتش معاشرت داشته‌اند، ایمانشان خود گواهـی روشـن است؛ اولاً بر طهارت صد در صدش، و ثانیاً در عمق راستین دعوتش تا بالاخره این سیاست در گام‌های رسالتی‌اش مؤثر افتد.

لَقَدْ حَقَّ ٱلْقَوْلُ عَلَىٰٓ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٧﴾

بی‌چون، گفته(ی خدا) بی‌گمان به زیان بیشترشان محقّق گردیده است. پس ایشان ایمان نمی‌آورند. ﴿۷﴾

آیهٔ ۷ـ اینجا دو جریان بازگو شده، نخست «**حق القول**» که کلمهٔ تکوینی کفر و عذاب بر همین کفر است، در ثانی «**لا یؤمنون**» بدان تفریع گشته، و آیا این جبر نیست که در اثر ارادهٔ الّهی، همچنان کافر بمانند و در نتیجه، ایمان نیاورند و عذاب شوند؟ پاسخ این است که این ارادهٔ الّهی بر مبنای اصرار ایشان است بر عدم ایمان، چنانکه آیات بعد، از جملهٔ «**سواءٌ علیهم**» بیانگر این واقعیت است که چون ایشان هرگز ایمان نمی‌آورند، خدا هم به پاداش عنادشان، قلبهایشان را فرو بسته تا دیگر توان ایمان هم نداشته باشند که این جزایی دنیوی است.

پیامد این جزاء این است که خدا در درونشان، غل و زنجیرهایی که مانع از تمایل بـه ایـمان است قـرار داده، و در نـتیجه «**فـهم مـقمحون**» هـمچنان در بی‌ایمانی‌شان خواه ناخواه استوارند، و نیز بر حسب آیهٔ نُه، خدا از پیشاپیش و پشت سرشان، سدّ و مانعی از نگرش درست نهاده، که اولش مربوط به جهان آخرت است و دومش دنیا، که هم آخرت را درست نمی‌بینند و هم دنیا را، و در جمع «**فأغشینا هم**» سراسر ادراکات انسانی‌شان فروهشته و همهٔ وجودشان را پردهٔ غفلت و جهالت فرا گرفته است.

در آن هنگامهٔ «**لیلة الدار**» که مشرکان می‌خواستند حضرتش را از پای در آورند، که با خواندن این آیه، مُشتی خاک بر چهرهٔ این ناپاکان بپاشد، چنان کرد و چنین شد که در برابرشان بسوی غار روان گردید.

بالاخره چنانکه در آیهٔ ده آمده، انذار و ترک انذار نسبت به آنان برابر است،

و اینجا دو نکتهٔ بسی جالب جلب نظر می‌کند، نخست این إخبار غیبی که ایشان چنانند، و رسول گرامی همین آیه را بر آنان ـ چنانکه بر دیگران ـ همی‌خواند، و اگر اینان برای تکذیب این رسالت می‌خواستند کاری انجام دهند، دست‌کم لفظاً هم ایمان می‌آوردند، و این از نشانه‌های وحیانی و قرآنی است.

سپس این برابری انذار و عدم انذارشان در ترک ایمانشان نسبت به خودشان است و نه نسبت به رسول الله ﷺ زیرا اولاً «**علیهم**» است، و در ثانی آیاتی مانند «**عذراً او نذراً**» (۱۰۰: ۸۸) در هر حال انذار را بر صاحب رسالت واجب کرده، گرچه بداند که هرگز تأثیری هم ندارد، این خود حجت مضاعف ربانی است که عذاب را نیز مضاعف می‌کند؛ چنانکه در جریان حیلهٔ یهودیان روز شنبه، در صید ماهیان که گروهی آنان را از حیله‌گری نهی کردند، و گروهی دیگر، این ناهیان را از این نهی، نهی نمودند، بر مبنای اینکه شما می‌دانید اینان اهل عذابند و هرگز از حیله گریشان دست برنمی‌دارند، پس چرا نهیشان می‌کنید، در پاسخ گفتند: «**معذرةً الی ربکم و لعلهم یحذرون**» (۷:۱۶۶) که بُعد اولش همین استمرار حجت است بر ایشان، روی این اصل در باب نهی از منکر هرگز شرط احتمال تأثیر هم وجود ندارد، چنانکه در آیات مربوطه‌اش یاد شده.

إِنَّا جَعَلْنَا فِيٓ أَعْنَـٰقِهِمْ أَغْلَـٰلاً فَهِيَ إِلَى ٱلْأَذْقَانِ فَهُم مُّقْمَحُونَ ﴿٨﴾ وَجَعَلْنَا مِنۢ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَـٰهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ﴿٩﴾ وَسَوَآءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٠﴾ إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ ٱتَّبَعَ ٱلذِّكْرَ وَخَشِيَ ٱلرَّحْمَـٰنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ ﴿١١﴾

ما همواره در گردن‌هاشان، (گردن‌گیرها و) غُل‌هایی نهادیم. پس آنها تا

چانه‌هاشان است. پس هم‌اینان (با چشم‌های بسته از روی شرمساری) گردن‌هاشان بسته و در بند و زنجیر بلند و راستاست. ﴿۸﴾ و ما روی آنان بی‌گمان سدّی، و پشت (سر)شان سدّی نهادیم. در نتیجه پرده‌ای بر (سراسر وجود)شان فرو گستردیم. پس اینان (هرگز) نمی‌بینند. ﴿۹﴾ و آنان را چه بیم دهی (و) چه بیم ندهی (کوردلی شان یکسان است:) ایمان نخواهند آورد. ﴿۱۰﴾ تو تنها کسی را هشدار می‌دهی که این یادواره را پیروی کرد، و در پنهانی از خدای رحمانِ در پنهان هراسید. پس اورا به پوشش و اجری پرکرامت [:بی‌شمار و پدیدار] نوید ده. ﴿۱۱﴾

آیهٔ ۱۱ـ اینجا انذار و هشدار در انحصار کسانی آمده، که از یادواره‌ها تذکر یابند و از آفریدگار جهان در غیبت مطلق حضرتش و غیبت احیانی مکلفان، از او خشیت داشته باشند، در این صورت جای این پرسش است که این ویژگی با آیاتی از قبیل آیهٔ شش که گذشت منافاتی کلی دارد؛ زیرا بیشتر آنان معاندین بوده‌اند. پاسخ این است که انذار دارای دو بعد است: نخست، کار رسول الله ﷺ است که در هر صورت، چه نسبت به فروترین مردم، و یا فراترین‌شان و یا در این میان، میانگین بین آنان، این هشدار رسالتی در این مثلث وظیفهٔ رسول است، لیکن تأثیر این هشدار در انحصار کسانی است که از یادواره‌ها پیروی کنند و نه سرپیچی، و از خدای غیب در غیب از مردمان و در غیب دلهاشان بهرساند، چنانکه در آیهٔ هفتادم از همین سوره آمده است «**لینذر من کان حیاً و یحق القول علی الکافرین**» حقاً مورد هشدار کسانی هستند که زنده‌اند و زندگی انسانی، فطری، عقلی، فکری و ... دارند، که این خود پیروی ذکر است، ذکرهای درونی که برشمردیم، و ذکرهای برونی آفاقی که آیات بینات آفرینش است و این هر دو، زمینه‌ای است پر بار از برای پیروی ذکر و

یادوارهٔ رسالتی که نتیجه‌اش به ایمان و خشیت از حضرت رب منّان ﷻ است. بر این اساس **«انما تنذر»** منظور انذار اثر بخش است، گرچه بی‌اثرش هم واجب است.

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِ ٱلْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا۟ وَءَاثَـٰرَهُمْ ۚ وَكُلَّ شَىْءٍ أَحْصَيْنَـٰهُ فِىٓ إِمَامٍ مُّبِينٍ ﴿١٢﴾

آری! ما (همین) ماییم که همواره مردگان را زنده می‌کنیم، و آنچه را از پیش فرستاده‌اند و (نیز) آثارشان را ثبت و ضبط می‌کنیم، و هر چیزی را در پیشوا و امامی روشنگر برشمرده‌ایم. ﴿۱۲﴾

آیهٔ ۱۲ـ در ین آیه، إحیای مردگان در انحصار حضرت رحمان ﷻ قرار گرفته و این خود دارای ابعادی گوناگون است که گام نخستینش زنده کردن جنین است، سپس احیاناً زنده کردن گروهی از رجعت کنندگان است در دولت جهانشمول مهدوی ﷺ و در آخر کار زنده کردن تمامی مردگان است پس از بی‌هوش کردنشان در برزخ، چنانچه دو آیهٔ صعقه و فزع، خود برهانی است روشن، بر بی‌هوشی زندگان در پایان برزخ، که پس از آن رستاخیز و زنده شدن همگان است.

کتابت ربانی نسبت به آنچه را مکلفان از پیش فرستاده‌اند، و نیز آثارشان در چهار دستگاه گیرندهٔ صدا و سیماهاست، دستگاههایی ناطق عاقل مانند شهدای بر اعمال، چه فرشتگان و چه پیامبران و امامان، سپس دستگاههای صامت غیر عاقل مانند اعضای مکلفان و زمین و فضای آن که به ارادهٔ الّهی این دو گونه عمل ثبت و ضبط می‌گردند، و فرق میان **«ما قدّموا»** و **«آثارهم»** هم این است که بخش نخست اعمال زشت و زیبایشان است که از پیش

فرستاده‌اند و آثاری هم بر جای ننهاده، و بخش دوم اعمالی است که گرچه مانند اینها فرستاده می‌شوند ولی دارای آثاری است که همچنان در جمع مکلفان و غیر مکلفان آثار زشت و زیبایشان پایدار است.

«امامٍ مبین» که در بر گیرندهٔ همه چیز است اعم است از امامِ مطلق و مطلقِ امام؛ امامِ مطلق همان علم ربانی است که بر همه چیز احاطه دارد، سپس مطلقِ امام که کلیتی نسبی دارد و نه کلی، قرآن است و رسول قرآن و ائمهٔ قرآن که مشتمل‌اند بر وحی شریعت و احیاناً موضوعاتی چند که در تماس با اثبات شریعت و حقانیت رسالت است.

وَٱضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا أَصْحَـٰبَ ٱلْقَرْيَةِ إِذْ جَآءَهَا ٱلْمُرْسَلُونَ ﴿١٣﴾ إِذْ أَرْسَلْنَآ إِلَيْهِمُ ٱثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوٓا۟ إِنَّآ إِلَيْكُم مُّرْسَلُونَ ﴿١٤﴾ قَالُوا۟ مَآ أَنتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَمَآ أَنزَلَ ٱلرَّحْمَـٰنُ مِن شَىْءٍ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ ﴿١٥﴾ قَالُوا۟ رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّآ إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ ﴿١٦﴾

و (داستان) ساکنان مجتمعی را که (آن) رسولان بدانجا آمدند برایشان مَثلی بزن. ﴿۱۳﴾ چون دو تن از ایشان را سوی آنان فرستادیم، پس آن دو را دروغگو پنداشتند. پس با (فرستاده‌ی) سوّمین تأیید(شان) کردیم. پس (رسولان) گفتند: «ما همواره سوی شما فرستاده شده‌ایم.» ﴿۱۴﴾ (ناباوران آن دیار) گفتند: «شما جز بشری مانند ما نیستید، و (خدای) رحمان چیزی نفرستاده، و شما جز دروغ نمی‌پردازید.» ﴿۱۵﴾ گفتند: «پروردگارمان می‌داند که ما بی‌گمان به‌راستی سویتان فرستاده شده‌ایم.» ﴿۱۶﴾

آیهٔ ۱۶ـ اینجا از جملهٔ ادلهٔ رسالت این سه رسول **«ربنا یعلم»** دانسته شده، و آیا این خود ادعایی بیش است که خدا می‌داند ما فرستادهٔ او هستیم، و این تکذیب

کنندگان که خدا را هم چندان باور ندارند، و اگـر هـم بـاور دارنـد، چگـونه می‌دانند که خدا می‌داند ایشان رسولان اویند؟ پاسخ این است که «**نا**» که بـه معنی رسولان است خود نخستین دلیل رسالت آنـان است زیـرا بـا نگـرشی درست تربیت ویژهٔ ربانی در آنان آشکار است، که اگر آیات ربانی برونی برای اثبات این رسالتها به نظر ایشان کافی نبود، و یا مورد نگرشی درست نمی‌بود، اکنون نشانه‌های خودی و درونی در میان است که به گفتار و رفتارمان درست بنگرید و ببنید که آیا ربانی است و یا بشری، بشر که مبتلا به جهالت‌ها، دروغ گوئی‌ها، تضادها و تناقض‌هاست و اگر هم کاری برای کسانی انجام دهد در برابرش مزدی می‌طلبد، اما ما هرگز اینچنین نیستیم، چنانکه توضیحش در آیهٔ بیست و یک به زبان آن شخص که از دورترین نقاط شهر به کمک این رسولان آمده بود پیداست، که بر دو محور تکـیه زده، نـخست ایـنکه در بـرابـر ایـن کوششهای بسیار سخت و خستگی نـاپذیر و مـقابل ایـن هـمه نـاباوریها و تکذیب‌ها هرگز مزدی نمی‌طلبند، و نیز راه یافتهٔ بسوی حق‌اند، که هم در بعد سلبِ مادّیت، مطلق‌اند و هم در بعد ایجابِ هدایت ربانی، در هر صورت اینان بسوی خدائی دعوت می‌کنند که مردم را به فطرت توحید آفریده؛ چنانکه در آیهٔ بیست و دوم آمده است که این فطرت، خود اولین یادوارهٔ حقانی است.

وَمَا عَلَيْنَآ إِلَّا ٱلْبَلَـٰغُ ٱلْمُبِينُ ﴿١٧﴾ قَالُوٓاْ إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَـئِن لَّمْ تَنتَهُواْ لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٨﴾ قَالُواْ طَـٰٓئِرُكُم مَّعَكُمْ أَئِن ذُكِّرْتُم بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ ﴿١٩﴾ وَجَآءَ مِنْ أَقْصَا ٱلْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَىٰ قَالَ يَـٰقَوْمِ ٱتَّبِعُواْ ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿٢٠﴾ ٱتَّبِعُواْ مَن لَّا يَسْـَٔلُكُمْ أَجْرًا وَهُم مُّهْتَدُونَ ﴿٢١﴾ وَمَا لِىَ لَآ أَعْبُدُ ٱلَّذِى فَطَرَنِى وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٢٢﴾ ءَأَتَّخِذُ مِن دُونِهِۦٓ ءَالِهَةً إِن يُرِدْنِ ٱلرَّحْمَـٰنُ بِضُرٍّ لَّا تُغْنِ عَنِّى شَفَـٰعَتُهُمْ شَيْـًٔا وَلَا يُنقِذُونِ ﴿٢٣﴾ إِنِّىٓ إِذًا لَّفِى ضَلَـٰلٍ

مُّبِينٍ ﴿٢٤﴾ إِنِّىٓ ءَامَنتُ بِرَبِّكُمْ فَٱسْمَعُونِ ﴿٢٥﴾

«و بر ما جز رسانیدن رسای آشکارگر (پیام ربّانی) نیست.» ﴿۱۷﴾ (گفتند:) «ما همانا شما را شگون بد زده ایم. اگر دست برندارید، بی‌امان به سختی سنگ‌بارانتان می‌کنیم، و همواره عذاب دردناکی از ما بی‌چون به شما خواهد رسید.» ﴿۱۸﴾ (رسولان) گفتند: «شومی شما با خودِ شماست. آیا اگر تذکر داده شدید (باز به ما شگون بد می‌زنید؟ نه!) بلکه شما (در انکار حقیقت) قومی اسرافکارید.» ﴿۱۹﴾ و (در این میان) مردی از دورترین جای قریه دوان دوان آمد (و) گفت: «ای قوم من! از فرستادگان پیروی کنید.» ﴿۲۰﴾ «از کسانی پیروی کنید که پاداشی از شما نمی‌خواهند، حال آنکه خودشان (نیز) به‌خوبی راه یافته‌اند.» ﴿۲۱﴾ «مرا چیست؛ کسی را نپرستم که به فطرت (توحیدی)ام آفرید، و شما تنها سوی او بازگشت می‌یابید؟» ﴿۲۲﴾ «آیا به جای او خدایانی را برگیرم، که اگر (خدای) رحمان بخواهد به من گزندی برساند، نه شفاعتشان هرگز به حالم سودی می‌بخشد، و نه آنان مرا می‌رهانند؟» ﴿۲۳﴾ «همواره در آن هنگام (و هنگامه) بی‌چون (غرق) در گمراهی آشکارگری هستم.» ﴿۲۴﴾ «به‌راستی من به پروردگارتان ایمان آوردم. پس (اقرار) مرا بشنوید.» ﴿۲۵﴾

آیهٔ ۲۵ـ در این آیه، این شخص شخیص پس از ادلهٔ مذکور در برابر رسولان و این مکذبان ـ به ایمان خود تصریح کرده واز آیهٔ بیست و ششم که «**قیل ادخل الجنه**» چنان می‌نماید که او را درجا کشتند، و این خطاب ربانی که اکنون داخل بهشت شو، او هم در پاسخ همی‌گفت که کاش این گونه که من دانستم ایـن مکذبان هم می‌دانستند، چنان می‌نماید که انسان پس از مردن و یا کشته شدن همچنان زنده است و این بهشت هم همان بهشت برزخی است.

قِيلَ ٱدْخُلِ ٱلْجَنَّةَ قَالَ يَـٰلَيْتَ قَوْمِى يَعْلَمُونَ ﴿٢٦﴾ بِمَا غَفَرَ لِى رَبِّى وَجَعَلَنِى مِنَ ٱلْمُكْرَمِينَ ﴿٢٧﴾ وَمَآ أَنزَلْنَا عَلَىٰ قَوْمِهِۦ مِنۢ بَعْدِهِۦ مِن جُندٍ مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَمَا كُنَّا مُنزِلِينَ ﴿٢٨﴾ إِن كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَٰحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَـٰمِدُونَ ﴿٢٩﴾

(بدو) گفته شد: «به بهشت درآی.» گفت: «ای کاش گروهم (حقیقت را) می‌دانستند»: ﴿۲۶﴾ «به آنچه پروردگارم برایم پوشش نهاد، و در زمره‌ی گرامیانم قرارم داد.» ﴿۲۷﴾ پس از (شهادت) وی، هیچ سپاهی از آسمان بر قومش فرود نیاوردیم، و (پیش از این هم) فروفرستنده نبوده‌ایم. ﴿۲۸﴾ تنها یک فریاد (مرگبار) بود و بس؛ ناگهان اینان خاموش شونده‌اند. ﴿۲۹﴾

آیات ۲۸ و ۲۹ ـ این آیات چنان می‌نماید که این مکذبان با فریادی جانکاه جان دادند و آتش وجودشان همچنان خاموش گردید، درست بر خلاف روایاتی که یک صدا می‌گویند که پادشاه آن سامان و اهل کشورش ایمان آوردند. اینجا تنها یاور این رسولان، مردی است که از دورترین نقاط شهر با کمال شجاعت و فتوت و قوت برهان، به میان آمده و این خود اشاره است به اینکه مردم داخل شهر که تحت سلطهٔ پادشاه منحرف بوده‌اند، به علل گرفتاریهای گوناگونشان و غل و زنجیرهای حکومتی، نخواسته‌اند که جان برکف، در جریان دعوت رسولان شرکت کنند، و نیز دلیل است بر اینکه این دعوت رسالتی تمامی اهل آن شهر را در بر گرفته بود که این شخص از دورترین نقاط آن به میان آمد، و این رجل همان رجل است چه نام او را بدانیم یا ندانیم و بر مبنای روایاتی چند چه حبیب نجار باشد چه زارع، چه رخت شوی و چه غار نشین، غرض این بُعد درخشان جانفشانی است که یک تنه از میان کل این شهر نشینان، چه نزدیک و چه دور به کمک این پیامبران آمد.

يَـٰحَسْرَةً عَلَى ٱلْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِم مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُوا۟ بِهِۦ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿٣٠﴾ أَلَمْ يَرَوْا۟ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّنَ ٱلْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿٣١﴾ وَإِن كُلٌّ لَّمَّا جَمِيعٌ لَّدَيْنَا مُحْضَرُونَ ﴿٣٢﴾ وَءَايَةٌ لَّهُمُ ٱلْأَرْضُ ٱلْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَـٰهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ ﴿٣٣﴾

دریغا بر (این) بندگان! هیچ فرستاده‌ای سویشان نمی‌آید مگر آنکه او را مسخره می‌کرده‌اند. ﴿۳۰﴾ آیا و ندیدند چه بسیار نسل‌ها را پیش از آنان هلاک کردیم، که بی‌گمان آنان سوی ایشان باز نمی‌گردند؟ ﴿۳۱﴾ و همواره همه‌ی آنان در آن هنگام (و هنگامه) به پیشگاهمان احضار شده‌اند. ﴿۳۲﴾ و زمین مرده، نمادی است برای (معاد)شان: آن را زنده گردانیدیم، و دانه‌ای از آن برون آوردیم، پس از آن می‌خورند. ﴿۳۳﴾

آیهٔ ۳۳ ـ از این آیه، به بعد گامهایی است معرفتی که نشانگر ربانیت و وحدت خدا و حقانیت روز جزاء و در این بین رسالت‌های ربانی است. آغازش از همان آیه سی و سه است که قضیهٔ زنده کردن مردگان پیش آمده، و شگفتی تکذیب کنندگان را دربارهٔ زندگی آخرین، از میان بر می‌دارد که خدا زمین را در مرحلهٔ نخست، با فرو ریختن آب آسمانی و رام کردن آن از حرکات ناهنجارش آمادهٔ زنده‌گی نباتات، حیوانات و سایر زندگان کرد، سپس بگونه‌ای پیاپی زندگان را می‌میراند و مردگان را زنده می‌کند و این جریان تلفیقی زنده کردن و میراندن، تا پایان زمان تکلیف ادامه دارد، و آیا این خود گواهی روشن بر زنده کردن مردگان نیست؟! آری با چند اولویت اینها گواهانی درخشان بر زنده کردن پس از مرگ کلی مردگان‌اند: ۱ـ اینکه این زنده کردن‌ها، برای بهره گیری جاندارانی مانند انسان است که درعین حال بهرهٔ کلی دستاوردهاشان به آنها نمی‌رسد، و آیا بهرهٔ صد در صد این دست آوردها، پس

از مرگ، بیشتر و برتر نیست؟ اینجا هم اگر کاهشی در نتایج کوشش‌های مکلفان باشد جبران‌پذیر است، ولی پس از مرگ پاداش‌ها صد در صد می‌باشد، وانگهی آیا زنده‌کردن نخستین و بدون سابقه سخت‌تر است، یا زنده کردنهای پس از آن؛ بویژه به منظور پاداش کل اعمال زشت و زیبای مکلفان که بر حسب آیاتی از قبیل «**هو اهون علیه**» این زنده‌کردن آسان‌تر است، گرچه سخت و آسان هر دو برای خدا آسان و یکسان است.

وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّٰتٍ مِّن نَّخِيلٍ وَأَعْنَٰبٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ ٱلْعُيُونِ ﴿٣٤﴾ لِيَأْكُلُوا۟ مِن ثَمَرِهِۦ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ ﴿٣٥﴾

و در آن (زمین) باغ‌هایی از درختان سردرهم خرما و انگورها قرار دادیم، و چشمه‌هایی در آن بسیار روان کردیم؛ ﴿۳۴﴾ تا از میوه‌ی وبازده ی آن - و (از) کارکردِ دست‌هایِ خودشان و یا آنچه خود به دست نیاورده‌اند - بخورند. آیا پس (باز هم) سپاس نمی‌گزارند؟ ﴿۳۵﴾

آیهٔ ۳۵ ـ «ما» در «**و ما عملت ایدیهم**» دارای دو معنی است؛ نخست به معنی نفی، که اینان در زندگی دنیا از ثمرات آن بهره می‌گیرند و حال آنکه کلاً دستاوردهای آنان نیست، بلکه تنها بخش ناچیزی از آن در اثر کوشش ایشان می‌باشد، و این خود نعمتی است ربانی، و پس از مرگ نیز ثواب کار، چندان است و جزای گناهکاران کمتر از گناهانشان. وجه دوم «**ما**» موصوله است بدین معنی که از دستاوردهاشان بهره می‌گیرند، در هر صورت بهره گیری از دستاوردها و افزون بر آن تنها جای پاداش می‌باشد.

«واو» در احتمال اول حالیه است و در احتمال دوم عاطفه و هر دو معنی مقصود است.

سُبْحَٰنَ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلْأَزْوَٰجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنۢبِتُ ٱلْأَرْضُ وَمِنْ أَنفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٦﴾

منزه است کسی که از آنچه زمین می‌رویاند، و (نیز) از خودشان و از آنچه نمی‌دانند، همه را جفت‌ها آفرید. ﴿۳۶﴾

آیهٔ ۳۶ ـ «**ازواج**» در اینجا، عبارةٌ اخرای کل آفریدگان است که کلاً مخلوقند، و خود این زوجیت و دوگانگی که لازمهٔ ذاتی ماده و مادیات است، دست ردی محکم است بر آفریدگان خیالی مجرد از ماده و مادیت! چنانکه در آیهٔ «**و من کل شیٍ خلقنا زوجین**» (۴۹:۵۱) به تفصیل سخن رفته است.

«**مما لا یعلمون**» در برگیرندهٔ کل آفریدگانی است که در زمان نزول قرآن نبوده‌اند، یا برای انسانها وجود آنها یا کیفیت وجودیشان روشن نبوده و در آینده هم از چند حال خارج نیست؛ یا پدیده‌هایی جدیداند، مانند کل اختراعات و اکتشافات بشری، و یا کیفیت‌هایی است از آفریدگانی که در گذشته برای ما روشن نبوده، و یا در آخر کار پدیده‌ها و یا غیر پدیده‌هایی است که نه اصلشان برایمان معلوم است و نه کیفیت وجودشان، زیرا ما هرگز مطلق نیستیم و در تکامل علمی هم هیچگاه مطلق نخواهیم بود، درست است که بر مبنای طبع فعال بشری و «**یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحاً فملاقیه**» (۹:۸۴) ما در حد توانمان مأمور به کوشش و کاوشیم، لکن هیچگاه مطلق نخواهیم بود و بر حسب آنچه علمای علوم تجربی اعتراف دارند، علم بشریت تاکنون به نیروی جاذبهٔ عمومی تا اندازه‌ای دست یافته که این خود از صدها نیروهایی است که «**مما لا یعلمون**» می‌باشند.

وَءَايَةٌ لَّهُمُ ٱلَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ ٱلنَّهَارَ فَإِذَا هُم مُّظْلِمُونَ ﴿٣٧﴾

و نشانه‌ای (دیگر) برای آنها (افق) شب است که روز را (مانند پوست) از آن برمی‌کنیم. پس به ناگاه آنان در تاریکی فرو رونده‌اند. (۳۷)

آیهٔ ۳۷ ـ نشانه‌ای دیگر برای اثبات امکان زندگی پس از مرگ، شب است، که از او لباس روز، کنده می‌شود و آیا شب لباس روز را در بر دارد، که شب و روز با هم جمع‌اند و برای مجزا شدن شب از روز، لباس روز از او کنده می‌شود؟ پاسخ این است که مورد و جایگاه شب و روز جَوّ است که در اصل، نه شب است و نه روز، روی این اصل نخستین مرحلهٔ وجودی، همان جو و فضا است و پیش از آنکه خورشید بر آن بتابد، طبعاً تاریک است؛ روی این اصل، تاریکی اصل دوم است، سپس بر این جو تاریک، لباس روز پوشانده می‌شود که شب در مرحلهٔ پس از فضا ـ که نه تاریک است و نه روشن ـ جای خود را به روز می‌دهد، اکنون لباس روز فضا کنده می‌شود و با این جریان تاریکی جای روشنی را می‌گیرد.

روی این اصل **«اللیل»** در اینجا به معنای فضا و جایگاه شب و روز است که در اصل نه تاریک است و نه روشن، و به یک معنی پیش از نور پاشی خورشید تاریک است، و اگر این نور آن گرفته شود، همان شب نخستین باز می‌گردد.

و این خود مثالی است از برای زندگی و مرگ که این دو از پی یکدیگر می‌آیند. و این خود گواهی عینی است بر امکان و تحقق زندگی‌ها پس از مرگ‌ها، و مرگ‌ها پس از زندگی‌ها، که به عبارت دیگر این دو با هم توأمند. انسان هم که می‌میرد افق زندگی‌اش از افق مرگ جدا می‌گردد و نه آنکه

به کلی نابود شود، چنانکه آفاق و فضاها نور و تاریکی را در پی یکدیگر بطور مستمر دارند.

وَٱلشَّمْسُ تَجْرِى لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ ٱلْعَزِيزِ ٱلْعَلِيمِ (۳۸)

و خورشید برای قرارگاهی (ویژه) روانه است (این) تقدیر [:اندازه گیریِ] آن عزیز بسی دانا همین است. (۳۸)

آیهٔ ۳۸ ـ در این آیه جریان و روان بودن خورشید مطرح است که **«لمستقرٍ لها»** این جریان برای قرار گرفتن و قرارگاه آن است و نه **«الی مستقر لها»** که **«الی مستقر»** مانند **«لا مستقر»** هر دو در اینجا بیجاست، زیرا استقرار که جایگاه زمانی و مکانی است، خود لازمهٔ لاینفک خورشید است که در دنیا و آخرت این استقرارها برقرار می‌باشد، استقرار نخست، فلک معینی است که در درون آن، خورشید در گردش است؛ این استقرار مکانی‌اش و زمانی‌اش، و در آخر کار، استقرار و ایستگاه وجودی آن است که **«اذا الشمس کورت»** (۸۱:۱) دستگاه خورشیدی در هم فرو می‌پیچد؛ و استقرار سوم، سازمان جدید خورشیدی است که بر مبنای **«لا یرون فیها شمساً و لا زمهریراً»** (۷۶:۱۳) که مربوط به اهل بهشت می‌باشد؛ همین خورشید فانی شده، مجدد مانند سایر فانی‌ها برگشت می‌کند؛ چون **«لا یرون»** دلیل است بر اینکه خورشید و زمهریر، در آن هنگام وجود دارند، اما زیانشان به بهشتیان نمی‌رسد.

اینجا اگر چه علم، گردش زمین را به دور خورشید ثابت می‌کند ولی لازمه‌اش نفی جریان خورشیدی در فلک خود نیست، زیرا چنانکه خواهد آمد **«و کل فی فلک یسبحون»** هر یک از زمین و خورشید و ماه، در فلکی معین در اقیانوس فضا شناورند. و مقصود از فلک همان جادهٔ فضایی یا مسیر

حرکت سیارات است که کل سیارات و کهکشانها، بر جاده‌های معین فضایی، گردشهای ویژه و گوناگونی دارند که بر همین اساس با هم برخوردی هم ندارند، و اگر زمان یا مکان این گردش کننده‌ها کم یا زیاد گردد، این همان قیامت ستارگان است.

وَٱلْقَمَرَ قَدَّرْنَـٰهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَٱلْعُرْجُونِ ٱلْقَدِيمِ ﴿٣٩﴾

و ماه آن را (در) منزلگاه‌هایی به اندازه نهادیم،تاچون شاخکِ خشکِ خوشه‌ی خرما برگشت. ﴿۳۹﴾

آیهٔ ۳۹ ـ این آیه برای ماه منزلگاههایی مقرر کرده که در آخر کار هر ماه، در منزل آخرینش از دیده ناپدید می‌گردد و سپس مانند برگ خشک شدهٔ خرما بگونه‌ای بسیار باریک در اول ماه برمی‌گردد، و این چهره‌های کم و زیاد ناپدید شدن ماه، همه و همه از نظر دید ظاهری است وگرنه قرص ماه هرگز در دنیا،کم و زیاد و یا نابود نمی‌گردد، و این نیز خود آیت و نشانه‌ای روشن برای توأم بودن زندگی و مرگ انسانها است که مکلفان در ظاهر دیدشان می‌میرند و نابود می‌شوند ولی ارواح‌شان با بدن‌های برزخی‌شان همچنان زنده‌اند! چنانکه خواب، خود نمونه‌ای برای این جریان می‌باشد، و اینها خود نمایانگر این حقیقت است که مردن، همچون خواب به معنای فنای کلی نیست، بلکه روح چنانکه در حالت بیداری و خواب موجود است، پس از مرگ نیز همچنان موجود خواهد بود، گرچه تفاوتی در این میان از لحاظ کم و زیاد جدائی روح از بدن وجود دارد.

لَا ٱلشَّمْسُ يَنۢبَغِى لَهَآ أَن تُدْرِكَ ٱلْقَمَرَ وَلَا ٱلَّيْلُ سَابِقُ ٱلنَّهَارِ وَكُلٌّ فِى فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ﴿٤٠﴾

نه خورشید را سِزَد که به ماه رسد، و نه شب بر روز پیشی‌گیرنده است، و هر کدام (از زمین و ماه و خورشید) در گردونه‌ای (فضایی) شناورند. ﴿۴۰﴾

آیهٔ ۴۰ ـ اینجا ناشایستگی همپا بودن خورشید با ماه ونیز پیشی گرفتن شب از روز به میان آمده، وچنانکه از پیش هم گذشت زمین و خورشید و ماه، هر یک در جادهٔ فضایی ویژهٔ خود در اقیانوس کیهان شناورند.

حرکت خورشید و ماه یکسان نیست که اگر یکسان بود، جهان دچار ویرانی می‌گشت و قیامتش بر پا می‌شد، همچنین شب که پس از دور شدن خورشید است از افق ویژه‌اش از روز پیشی نمی‌گیرد، زیرا این پیشی گرفتن به معنای این است که شب، پیش از زمان مقررش پایان یابد و خورشید بجایش درخشش کند، بدین معنی که گردشهای زمین مختل گردد و این نیز مانند همسان بودن حرکت خورشید و ماه نتیجه‌اش ویران شدن جهان است.

وَءَايَةٌ لَّهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِى ٱلْفُلْكِ ٱلْمَشْحُونِ ﴿٤١﴾ وَخَلَقْنَا لَهُم مِّن مِّثْلِهِۦ مَا يَرْكَبُونَ ﴿٤٢﴾ وَإِن نَّشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنقَذُونَ ﴿٤٣﴾ إِلَّا رَحْمَةً مِّنَّا وَمَتَـٰعًا إِلَىٰ حِينٍ ﴿٤٤﴾

و نشانه‌ای (دیگر) برایشان اینکه ما آنان را به‌درستی به حالت ذریه در کشتیِ انباشته (در صلب‌های پدران و رحم‌های مادران) سوار کردیم. ﴿۴۱﴾ و (نیز) از مانند آن برایشان - آنچه بر آن سواری گیرند - آفریدیم. ﴿۴۲﴾ و اگر بخواهیم غرقشان می‌کنیم، پس هیچ فریادرسی برایشان نیست، و نه اینان نجات می‌یابند. ﴿۴۳﴾ مگر (اینکه) تا چندی رحمتی و برخورداری‌ای از ما (برگیرند). ﴿۴۴﴾

آیات ۴۱ تا ۴۴ ـ اینجا به عنوان آیتی دیگر بر مبدأ و معاد جریان «**ذریتهم فی**

الفلک المشحون» به میان آمده، اول باید دید فلک مشحون که کشتی مملّو از جمعیت است کدام است؟ در کل قرآن سی و دو مرتبه **«فلک»** به میان آمده و در این میان سه مرتبه توصیف به **«مشحون»** گردیده، یک مرتبه‌اش مسلماً کشتی نوح است؛ چنانکه در آیهٔ (۱۱۹:۲۶) آمده و یک مرتبه‌اش مربوط به یونس است، و بقیه بقیه فلک‌های مشحونند و اینجا اولی است، که باید دید آیا همان کشتی نوح است، چون **«الفلک المشحون»** مطلق است و تنها یک کشتی است، اینجا باید گفت مقصود کشتی نوح است که مملو از گروهی ویژه بوده که تمام نجات یافتگان در کشتی را در بر دارد، روی این اصل باید دید، معنی **«ذریتهم»** چیست؟ معلوم است که **«هُم»** دست کم همان انسانهای موجود زمان وحی قرآنی هستند، و آیا ذریهٔ آنان همان فرزندانشان می‌باشند، با آنکه خودهاشان نیز در کشتی نوح نبوده‌اند! و یا مقصود از **«ذریتهم»** اجدادشان هستند، چنانکه ادیبی بزرگوار همچون طبرسی در مجمع البیان فرموده، و حال آن که ذریه در لغت، هرگز به معنای **«جد»** نیامده است، و در سی و یک آیهٔ دیگر نیز به معنای فرزندان و یا معنی مناسب دیگر همانند آن آمده است، وانگهی در بر گرفتن کشتی نوح، اجداد و یا فرزندان این موجودین زمان نزول قرآن را هرگز دلالتی بر مبدا و معاد ندارد، بلکه در این حمل ذریه، یک فرق عادی است که دارای چنان دلالتهایی می‌باشد، اینجا باید گفت **«ذریتهم»** از باب اضافهٔ خودی است، که خود انسانها به خودشان به معنی دو موقعیت اضافه شده‌اند، که **«هُم»** همان حالت موجودشان و **«ذریه»** همان حالت نخستین است که در صلب‌های پدران و رحم‌های مادران بوده‌اند، مانند **«انفسهم»** و گواهی دیگر بر این معنی آیهٔ (۱۲:۶۹) است که **«انا لما طغی الماء حملناکم فی الجاریة»** (۱۱:۶۹) به هنگام طغیان آب جهان‌شمول در طوفان نوح

ما شما را در کشتی نوح حمل کردیم، و حال آنکه در آن هنگام اینان وجود فعلی نداشته‌اند، بلکه همچنان در صلب‌های آن پدران و رحم‌های آن مادران بوده‌اند و این خود لطف ویژهٔ ربانی است که در آن حال که چندان چیزی هم نبوده‌اند آنان را در کشتی نوح حمل کرده. این معنای اصلی ذریتهم است، و سپس تمام انسانهایی که از زمان کشتی نوح تا آخر زمان تکلیف بوجود آیند همگان مشمول **«ذریتهم»** می‌باشند.

و اینجا **«من مثله»** آفرینش مانند کشتی نوح سایر کشتی‌ها و خودروهای دریائی و زیردریائی و زمینی و هوائی را شامل است. که این خود نعمتی است بیکران نسبت به کل مکلفان، چنانکه **«و یخلق ما لا تعلمون»** نیز دلیل بر استمرار این آفرینش است.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱتَّقُواْ مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٤٥﴾ وَمَا تَأْتِيهِم مِّنْ ءَايَةٍ مِّنْ ءَايَـٰتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُواْ عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿٤٦﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنفِقُواْ مِمَّا رَزَقَكُمُ ٱللَّهُ قَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لِلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَنُطْعِمُ مَن لَّوْ يَشَآءُ ٱللَّهُ أَطْعَمَهُۥٓ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا فِى ضَلَـٰلٍ مُّبِينٍ ﴿٤٧﴾ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَـٰذَا ٱلْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَـٰدِقِينَ ﴿٤٨﴾ مَا يَنظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَٰحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ ﴿٤٩﴾ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَآ إِلَىٰٓ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ ﴿٥٠﴾ وَنُفِخَ فِى ٱلصُّورِ فَإِذَا هُم مِّنَ ٱلْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنسِلُونَ ﴿٥١﴾

و هنگامی (که) به ایشان گفته شود: «آنچه را در پیش رو و پشت سر دارید (هراس و) پاس دارید، شاید مورد رحمت (پروردگار) قرار گیرید» (نمی‌شنوند). ﴿۴۵﴾ و هیچ نشانه‌ای از نشانه‌های پروردگارشان ایشان را نمی‌آید، جز اینکه از آن رویگردان بوده‌اند. ﴿۴۶﴾ و چون به آنان گفته شود: «از آنچه خدا

روزیتان داده انفاق کنید»، کسانی که کافر شدند، برای آنان که ایمان آوردند، گویند: «آیا کسی را بخورانیم که اگر خدا می‌خواست (خودش) وی را می‌خورانید؟ شما جز در گمراهی آشکارگری (بیش) نیستید.» ﴿۴۷﴾ و می‌گویند: «اگر (از) راستان بوده‌اید، پس این وعده کی خواهد بود؟» ﴿۴۸﴾ جز یک فریاد (مرگبار) را نظر و انتظار ندارند، (تا) هنگامی که سرگرم جدالند درگیردشان. ﴿۴۹﴾ پس (آن‌گاه) نه می‌توانند سفارشی کنند، و نه سوی کسان خود برگردند. ﴿۵۰﴾ و در صور بوق ج: جهان با صدای رعد آسای روح‌افزاج دمیده شد، پس به ناگاه از گورها(شان) شتابان سوی پروردگارشان (از گورستان ها)شان جدا شوند. ﴿۵۱﴾

آیهٔ ۵۱ ـ «صور» در اینجا به معنای جایگاه صدای دلخراش جهانی است که گاه می‌میراند و گاهی هم زنده می‌کند که جانکاه یا جان‌خواه است، و اینجا مقصود دومین است.

«اجداث» جمع جَدَثْ و جایگاه مردگان است که در جای جای جهان چه زیر خاک و یا روی آن در دریاها و یا در دود و غبارها بدنهاشان پراکنده گردیده، روی این اصل مقصود تنها قبرهای خاکین و زیر خاک نیست، سپس **«ینسلون»** تنها به معنای جدا شدن این مردگان از حالت مرگ نیست، بلکه به معنی جدائی‌هایی ویژه‌ای است که نسبت به ارواحشان و بدنهاشان اتفاق می‌افتد، جدائی ارواحشان نخست از حالت بیهوشی مطلق است که **«فصعق من فی السموات و من فی الارض»** (۶۸:۳۹) سپس جدا شدن از بدن‌های برزخیشان می‌باشد، که در پان زندگی برزخ است، و نیز جدا شدن ذرّات اصل بدنهاشان که در طول تکلیف با آنان بوده از اجزائی بیگانه، چه اجزاء اصلی بدنهای دیگران که با آنان مخلوط گشته، و چه اجزائی مهمان که اصالتی در

بدنهای خودشان نداشته، و بالاخره اجزاء، اصلی هر کسی از جای جای گوناگون جهان از دیگر اجزاء انتسال و انفصال می‌یابد، روی این اصل **«ینسلون»** که شامل ارواح و اجساد است شامل مثلثی از این انفصال‌ها و جدائی‌های ویژه نیز می‌باشد که در بخشهای معاد جسمانی و رد شبه آکل و مأکول به تفصیل تبیین کرده‌ایم.

قَالُواْ يَـٰوَيْلَنَا مَنۢ بَعَثَنَا مِن مَّرْقَدِنَا هَـٰذَا مَا وَعَدَ ٱلرَّحْمَـٰنُ وَصَدَقَ ٱلْمُرْسَلُونَ ﴿۵۲﴾

گفتند: «ای وای بر ما! چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟» (به آنان گویند:) «این است همان وعده‌ی رحمان، و پیامبران راست گفتند.» ﴿۵۲﴾

آیهٔ ۵۲ ـ اینجا جایگاه برزخی، به عنوان مرقد و اتاق خواب نامیده شده و چون بیداری انسان در اتاق ویژهٔ خواب، خیلی کمتر از حالت خواب اوست، اتاقهای برزخی نیز چنین است که برزخیان بخش معظم زمان را در خوابند، چنانکه آیات برزخی دربارهٔ جهنمیان و بهشتیان برزخی، دارای تصریحاتی بر همین مبنا است، مثلاً دربارهٔ جهنمیان مانند **«النار یعرضون علیها عذواً و عشیاً»** (۴۶:۴۰) اینان صبحگاهان و عصرگاه‌هان به معرض آتش هستند، و راجع به بهشتیان مانند **«و لهم فیها رزقهم بکرة و عشیاً»** (۶۲:۱۹).

إِن كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَٰحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَّدَيْنَا مُحْضَرُونَ ﴿۵۳﴾ فَٱلْيَوْمَ لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْـًٔا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۵۴﴾ إِنَّ أَصْحَـٰبَ ٱلْجَنَّةِ ٱلْيَوْمَ فِى شُغُلٍ فَـٰكِهُونَ ﴿۵۵﴾ هُمْ وَأَزْوَٰجُهُمْ فِى ظِلَـٰلٍ عَلَى ٱلْأَرَآئِكِ مُتَّكِـُٔونَ ﴿۵۶﴾

(این) به‌جز یک فریادی (جانخواه) نبود، پس ناگهان همگان در پیشگاه‌مان حاضرشده‌اند. ﴿۵۳﴾ پس امروز بر هیچ کسی هیچ ستمی نمی‌رود، و جز آنچه

می‌کرده‌اید پاداشی نخواهید یافت. ﴿۵۴﴾ همانا امروز، بهشتیان کار و باری خوش در پیش دارند. ﴿۵۵﴾ آنان با همگنانشان در (زیر) سایه‌هایی بر تخت‌ها(یشان) تکیه کننده‌اند. ﴿۵۶﴾

آیهٔ ۵۶ ـ «ازواجهم» اینجا تنها به معنی هم‌گنان و همراهان بهشتیان است و نه خصوص همسرانشان، چنانکه در آیهٔ صافات آمده **«احشروا الذین ظلموا و ازواجهم فاهدوهم الی صراط الجحیم»** (۲۳:۳۷) و بالاخره زوج و ازواج در قرآن تنها به معنای همسر نیست، بلکه در آیاتی چند همهٔ اجزاء جهان را نسبت به یکدیگر ازواج خوانده مانند **«خلق الازواج کلها»**، **«و من کل شی خلقنا زوجین»** وانگهی اگر در آیهٔ مورد بحث، ازواج، همان همسران باشند، باید دید این همسران مانند خود این بهشتیان، اهل بهشتند یا اهل دوزخ؟ اگر اهل بهشت هستند مشمول **«هم»** می‌باشند که اصحاب الجنة هستند و دیگر ازواجهم جائی ندارد، و اگر هم اهل جهنم هستند، جایشان نیز همان جهنم است. چنانکه آیاتی بر این حقیقت صراحت دارد که زوجیت و همسری پیامدش نه شقاوت است و نه سعادت، فرعون بس شقی بود و همسرش بسیار سعید، و لوط و نوح که از پیامبران الّهی بودند زنانشان به نص قرآن از اهل آتش بوده‌اند.

روی این اصل **«ازواجهم»** اینجا پیروان فرعی بهشتیانند که چنانکه در عالم تکلیف در سعادت پیرو آنان بوده‌اند و آنان اصالت داشته‌اند، در قیامت نیز چنانند چه همسرانشان باشند و چه بیگانگان، چنانکه در آیهٔ صافات نیز **«الذین ظلموا»** بنیانگذاران و مشعل داران ستم هستند و **«ازواجهم»** پیروانشان، چه از همسرانشان چه از بیگانگان.

لَهُمْ فِيهَا فَـٰكِهَةٌ وَلَهُم مَّا يَدَّعُونَ ﴿۵۷﴾ سَلَـٰمٌ قَوْلًا مِّن رَّبٍّ رَّحِيمٍ ﴿۵۸﴾ وَٱمْتَـٰزُوا۟

ٱلْيَوْمَ أَيُّهَا ٱلْمُجْرِمُونَ ﴿۵۹﴾ أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَـٰبَنِىٓ ءَادَمَ أَن لَّا تَعْبُدُوا۟ ٱلشَّيْطَـٰنَ إِنَّهُۥ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿۶۰﴾

در آنجا برای آنان میوه‌ای است و در آنجا هر آن چه بخواهند هست. ﴿۵۷﴾ از جانب پروردگاری رحیم سخنی سلامت‌وار برایشان است. ﴿۵۸﴾ و ای گناهکاران! امروز (از بی‌گناهان) جدا و نمایان شوید. ﴿۵۹﴾ ای فرزندان آدم! مگر با شما عهد (فطری، عقلانی و وحیانی) نکردم که شیطان را نپرستید، بی‌گمان وی دشمنی آشکارگر برای شماست؟ ﴿۶۰﴾

آیهٔ ۶۰ ـ در اینجا پیمان عمومی ربانی با بنی‌آدم به میان آمده که شامل کل پیمانهای تکوینی و تشریعی است، تکوینی‌اش نخست پیمان فطرت که در آیات فطرت به تفصیل آمده است، که کل انسانها بر سرشت و فطرت توحید آفریده شده‌اند؛ و سپس پیمانهای عقلانی و علمی و دریافت‌های این دو از آیات آفرینش که اینها در جمع پیمانهای پیوسته یا گسستهٔ ربانی به عنوان یادواره‌های انسانها نسبت به توحید است، سپس پیمانهای تشریعی که کل آیات وحیانی نازل شده بر پیامبران الّهی است، و این پیمانها در کل دو نقش نفی و اثبات **«لا إله»** را در **«لا تعبدوا الشیطان»** و **«الا الله»** را در **«اعبدونی»** و در نتیجه **«هذا صراط مستقیم»** می‌دهند.

اینجا عالمی به عنوان ذَر هرگز وجود ندارد، چنانکه در آیهٔ ذریه و فطرت، به تفصیل بیان گشته و مختصراً باید گفت که اگر عالمی پیش از آفرینش انسان به نام عالم ذر موجود بود، و خدا هم با انسانها در آن عالم پیمان گرفته بود، این خود هرگز برهان و حجتی ربانی علیه انسانها نیست، زیرا احدی چنان عالمی را هرگز بیاد ندارد، بلکه این خود عالم فطرت است که دست تکوین، با قلمی نورانی بر ذریهٔ ارواح، که زیر بناهای آنها به معنای فطرتها است نقش نورانی

لا اله الا الله را نبشته است و نیز «ذر» به معنای مورچه است و نه ذریه!

وَأَنِ ٱعْبُدُونِى هَـٰذَا صِرَٰطٌ مُّسْتَقِيمٌ ﴿٦١﴾ وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنكُمْ جِبِلاًّ كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُواْ تَعْقِلُونَ ﴿٦٢﴾ هَـٰذِهِۦ جَهَنَّمُ ٱلَّتِى كُنتُمْ تُوعَدُونَ ﴿٦٣﴾ ٱصْلَوْهَا ٱلْيَوْمَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٦٤﴾

و اینکه مرا بپرستید، این راهی است بس راست! ﴿۶۱﴾ و (شیطان) بی‌چون گروهی سخت و انبوه از میان شما را بی‌گمان گمراه کرد. آیا عقل‌های خود(تان) را نمی‌توانستید درست به کار برگیرید؟ ﴿۶۲﴾ این جهنّمی است که به شما وعده داده می‌شده است! ﴿۶۳﴾ به (جرم) آنکه کفر می‌ورزیدید، اکنون آن را بیفروزید! ﴿۶۴﴾

آیهٔ ۶۴ ـ «اصلوها الیوم» صلی چنانکه بارها گذشته و خواهد آمد به معنای ورود در آتش نیست، بلکه به معنای گیراندن آن است؛ و این خود دلیلی دیگر است بر آنچه از پیش گذشت، که در **«هم»** و **«ازواجهم»** مقصود از **«هم»** جهنمیان اصلی و مقصود از **«ازواجهم»** کسانی هستند که در حاشیهٔ آنان منحرف شده بودند، که **«اصلوها»** در اختصاص جهنمیان اصلی و مشعلداران ضلالت است.

ٱلْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰٓ أَفْوَٰهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَآ أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُم بِمَا كَانُواْ يَكْسِبُونَ ﴿٦٥﴾

امروز بر دهان‌هایشان مُهر می‌نهیم، درحالی که دست‌هایشان با ما سخن می‌گویند، و پاهایشان بدانچه (در راه و روششان) فراهم می‌ساخته‌اند گواهی می‌دهند. ﴿۶۵﴾

آیهٔ ۶۵ ـ این کافران امروز زبانهاشان بسته است و سخن‌هاشان در آن میان

سخنان زبانی و اختیاری نیست، بلکه گواهانی مانند دستها و پاهایشان که دستگاههای گیرندهٔ اعمالشان بوده‌اند به سخن می‌آیند، البته سخن نمایانگر اعمالشان، و چنانکه در آیاتی دیگر دربارهٔ انعکاس اعمال آمده، اعضای مکلفان اضافهٔ بر زمین و فضای آن و افزون بر فرشتگان و دیگر گواهان، همه و همه دستگاههای گیرنده و فرستندهٔ صداها و سیماهای اعمال مکلفانند.

وَلَوْ نَشَآءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰٓ أَعْيُنِهِمْ فَٱسْتَبَقُواْ ٱلصِّرَٰطَ فَأَنَّىٰ يُبْصِرُونَ ﴿٦٦﴾ وَلَوْ نَشَآءُ لَمَسَخْنَـٰهُمْ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ فَمَا ٱسْتَطَـٰعُواْ مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ ﴿٦٧﴾ وَمَن نُّعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِى ٱلْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ ﴿٦٨﴾ وَمَا عَلَّمْنَـٰهُ ٱلشِّعْرَ وَمَا يَنۢبَغِى لَهُۥٓ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْءَانٌ مُّبِينٌ ﴿٦٩﴾

و اگر بخواهیم، همانا بر چشم‌هاشان مُهر (نابینایی) می‌زنیم. پس در آن راه راست راهوار (بهشت) بر هم پیشی جویند؛ پس (راه راست را) کی و کجا می‌توانند ببینند؟ ﴿۶۶﴾ و اگر بخواهیم، ایشان را بی‌گمان ـ در عین توان و موقعیتشان ـ مسخ می‌کنیم (به گونه‌ای) که نه بتوانند بروند و نه برگردند. ﴿۶۷﴾ و هر که را عمر دراز دهیم، او را در آفرینش و میان آفریدگان ـ (به‌جز معصومان) فروکاسته (و نگونسار) گردانیم. آیا پس خردورزی نمی‌کنید؟ ﴿۶۸﴾ و (ما) به او شعر نیاموختیم و شایسته‌ی او (هم) نیست. این (پیامبر، خود) جز یادواره و قرآنی روشنگر نیست. ﴿۶۹﴾

آیهٔ ۶۹ ـ اینجا تعلیم شعر را به کلی از حضرت اقدس رسول ﷺ سلب کرده که شایستهٔ او هم نیست، زیرا در شعر، زیبانگری‌هایی افزون بر حقیقت است و گاهی هم حقیقت را وارونه نشان می‌دهد، بلکه این قرآن سراسر نثر است و در عین حال بالاترین حقایق را با روشنترین بیان تبیین کرده، و اینجا **«هو»** همان

رسول گرامی است که از او شاعری سلب گشته و آنگاه او را تـنها یـادواره و قرآنی روشنگر خوانده که حضرتش ذکر و قرآنی مبین است، کـه خـوانـدن صفحات زندگی این رسول گرامی همان خوانـدن قـرآن است، زیـرا او حـقاً نمایانگر قرآن است؛ چنانکه از ابن عباس پرسیدند «اخلاق رسـول چگـونه بوده؟» در پاسخ گفت «اخـلاقش سـراسـر قـرآن بـوده است» و در جـمله‌ای مختصر می‌توان گفت که قرآن محمد و محمد قرآن، دو نشانهٔبارز ربـانی بـر این رسالت آخرین می‌باشند. چنانکه در «**تنزیل العزیز الرحیم**» نیز گذشت، که حضرتش همپای قرآن، نزول یافتهٔ از طرف خدای با عزت و حکمت است.

لِّيُنذِرَ مَن كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ ٱلْقَوْلُ عَلَى ٱلْكَـٰفِرِينَ ﴿٧٠﴾

تا هر که را (از نظر فطری، عقلانی و دانایی) زنده بوده است هشـدار دهـد، و گفته(ی خدا) بر (علیه) کافران محقّق گردد. ﴿۷۰﴾

آیهٔ ۷۰ ـ اینجا فرودگاه انزال قرآن تنها حیات انسانی و مانند انسان از مکـلفان وانمودشده و نه حیوانی‌اش، که حیوانات، بسیارند و انسانهای حـیوان‌تـر از حیوان نیز بی‌شمار، و این لفـظ «**الکـافرین**» کـه پس از «**حـیاً**» آمـده، مـرگ انسانیت را ویژهٔ کافران، و زندگانی‌اش را ویژه مؤمنان خوانده، بدین معنی که هر که در پی ترقی و تعالی است و زمینه‌های رشد انسانی و ایـمانی دارد، او همچنان فرودگاه آیات وحیانی و زنده است، اما بی‌ایمانان که خود معاند بـا ایمان و رستگارند، در عین زندگیشان مرده‌اند.

از آیه ۷۸ تا آخر سوره، تتمهٔ بحث درباره زندگی پس از مرگ است؛ در آیهٔ هفتاد و هشت که نقل از استنکار زنده شدن استخوانهای خاک شده است، و در پاسخ فرموده:که این استخوانهای خاک شده را همان کس که در آغاز زنده

کرده، پس از خاک شدن نیز زنده می‌کند، این خود دلیل بر چند مطلب است:

۱ـ حداقل، استخوانهای مکلفان که اصل وجودی آنان است در رستاخیز مجدداً زنده می‌شود.

۲ـ مسأله فقهی حیات در استخوانها است، که بر خلاف آنچه گـروهی از فقیهان گمان برده‌اند که چون استخوان میت دارای حیات نیست، نجس هـم نیست، باید گفت که حیات در استخوانها، قویتر از حـیات در سـایر اجـزای انسان است.

أَوَلَمْ يَرَوْاْ أَنَّا خَلَقْنَا لَهُم مِّمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَآ أَنْعَـٰمًا فَهُمْ لَهَا مَـٰلِكُونَ ﴿٧١﴾ وَذَلَّلْنَـٰهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ ﴿٧٢﴾ وَلَهُمْ فِيهَا مَنَـٰفِعُ وَمَشَارِبُ أَفَلَا يَشْكُرُونَ ﴿٧٣﴾ وَٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ ءَالِهَةً لَّعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ ﴿٧٤﴾ لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُندٌ مُّحْضَرُونَ ﴿٧٥﴾ فَلَا يَحْزُنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿٧٦﴾ أَوَلَمْ يَرَ ٱلْإِنسَـٰنُ أَنَّا خَلَقْنَـٰهُ مِن نُّطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ ﴿٧٧﴾ وَضَرَبَ لَنَا مَثَلاً وَنَسِىَ خَلْقَهُۥ قَالَ مَن يُحْىِ ٱلْعِظَـٰمَ وَهِىَ رَمِيمٌ ﴿٧٨﴾ قُلْ يُحْيِيهَا ٱلَّذِىٓ أَنشَأَهَآ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ ﴿٧٩﴾ ٱلَّذِى جَعَلَ لَكُم مِّنَ ٱلشَّجَرِ ٱلْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَآ أَنتُم مِّنْهُ تُوقِدُونَ ﴿٨٠﴾ أَوَلَيْسَ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ بِقَـٰدِرٍ عَلَىٰٓ أَن يَخْلُقَ مِثْلَهُم بَلَىٰ وَهُوَ ٱلْخَلَّـٰقُ ٱلْعَلِيمُ ﴿٨١﴾

آیا و ندیدند ـ: در نیافتند ـ که ما به راستی با دستاوردهای خویش برای ایشان نعمت‌هایی حیوانی آفریدیم؛ پس آنان مالک آنهایند؟ ﴿۷۱﴾ و آنها را برایشان رام گردانیدیم، پس از آنها سواری مـی‌گیرند و از هـمان‌ها مـی‌خورند. ﴿۷۲﴾ و برایشان در آن‌ها سودها و نوشیدنی‌هاست. پس آیا سپاس نمی‌گزارند؟ ﴿۷۳﴾ و

غیر از خدا(یِ یگانه) خدایانی (به پرستش) برگرفتند، تا شاید (به وسیله‌ی آنان) یاری شوند. ﴿۷۴﴾ (ولی آن بتان) نمی‌توانند آنان را یاری کنند، حال آنکه اینان (چون) سپاهی برایشان (در نگهبانیشان) احضارشده‌اند. ﴿۷۵﴾ پس، گفتار آنان تو را غمگین نگرداند (زیرا) ما آنچه را پنهان می‌دارند و آنچه را آشکار می‌کنند، می‌دانیم. ﴿۷۶﴾ آیا و مگر آدمی ندیده است که ما او را به‌راستی از نطفه‌ای آفریدیم. پس به ناگاه وی ستیزه گری آشکارگر است. ﴿۷۷﴾ و برای ما مَثلی زد - حال آنکه آفرینش خود را فراموش کرد. - گفت: «چه کسی این استخوان‌ها را در حالی‌که (پوسیده و) خاکستر شده‌اند زنده می‌کند؟» ﴿۷۸﴾ بگو: « همان کس که نخستین بار آنها را - بدون سابقه - پدید آورد، آنها را زنده می‌کند و اوست که به هر (گونه) آفرینشی بسی داناست.» ﴿۷۹﴾ کسی که برایتان از درخت سبزفام ترین (سبزها) اخگری نهاد، که از آن ناگهان (آتشی) می‌افروزید. ﴿۸۰﴾ آیا و کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده توانا نیست که (باز) مانند آنها را بیافریند؟ آری، اوست بسیار آفریننده‌ی بسی دانا. ﴿۸۱﴾

آیهٔ ۸۱ ـ «ان یخلق مثلهم» بیانگر آفرینش مثلهای انسان‌هاست که در جای جای قرآن همین تعبیر تکرار شده، و **«مثل»** در این موارد به معنی همانند و شکل بدنهای انسانهاست، بدین معنی که خدا این بدنهای خاک شده را به مانند چهره‌های نخستینشان باز می‌گرداند، و نه آنکه اعادهٔ معدوم کند، یعنی عین چهره‌های گذشته را مجدداً بیافریند، بلکه مواد جسمانی انسانها همان مواد است، ولی چهره‌ای جدید با همین مواد آفریده می‌شود، و بر حسب روایتی از امام صادق﵇ در معنی آیهٔ **«و قالوا أأذا ضللنا فی الارض ءانا لفی خلق جدید»** شخصی از حضرتش پرسید که آن چهرهٔ قدیم گذشته بود، چهرهٔ جدید چه

گناهی دارد؟ حضرت خشتی را بر گرفت و آنرا خرد کرد و سپس به حالت اولش آورد و فرمود **«هی هی و هی غیرها»** این همان خشت و هم غیر آن است، همان است در اجزای اصلی جسمانیش، و غیر آن است در شکل و همانندیش، اینجا هم این اَشکال بدنها نیستند که اعمالی زشت یا زیبا کرده‌اند، بلکه خود بدنهایند در این چهره‌ها، که به دستور ارواحشان چنین و چنان کرده‌اند، خود ارواح بی کم و کاست، با اجزا اصلی مکلفان در چهرهٔ جدید همسان با چهره‌های نخستین‌شان در رستاخیز به میان خواهند آمد.

إِنَّمَآ أَمْرُهُۥٓ إِذَآ أَرَادَ شَيْـًٔا أَن يَقُولَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ﴿۸۲﴾ فَسُبْحَـٰنَ ٱلَّذِى بِيَدِهِۦ مَلَكُوتُ كُلِّ شَىْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۸۳﴾

هنگامی که چیزی را اراده فرماید، کارش این بس که می‌گوید: «شو»، پس (بی‌درنگ) می‌شود. ﴿۸۲﴾ پس منزه است آن کسی که ملکوت (و واقعیت کلی) هر چیزی در دست (علم و قدرت و رحمت) اوست. و تنها سوی او بازگردانیده می‌شوید. ﴿۸۳﴾

آیهٔ ۸۳ ـ اینجا **«بیده ملکوت کل شی»** که حقیقت هر چیزی به دست اوست، به معنای دست علم و قدرت است، که همانگونه که چهره ظاهری و آشکار هر چیزی در دست اوست، ملکوت و حقیقت آنها نیز بدست او می‌باشد.

«ملکوت» دارای سه زاویه است؛ زاویهٔ عمومی، در رابطهٔ با کل مکلفان می‌باشد، که واجب است هر چه بیشتر و دقیق‌تر در حقیقت موجودات بنگرند تا فقر ذاتی آن‌ها را بخوبی دریابند، و این خود بخش نخست از ملکوت آفریدگان است، که در دسترس کل مکلفان و مورد مأموریت آنان می‌باشد، چنانکه آیاتی مانند (۱۸۵:۷) بیانگر آن است.

بخش دوم، ملکوتی بالاتر و والاتر است که در اختصاص اراده و وحی ربانی می‌باشد؛ چنانکه «**و کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات و الارض**» (۷۵:۶) و بخش سوم ـ چنانکه در آیهٔ مورد بحث آمده ـ حقیقت صد در صد آفریدگان است، که از نظر علم و قدرت ویژهٔ حضرت اقدس الهی ﷻ می‌باشد، و احدی را بهره‌ای از این ملکوت آخرین، نسبت به هیچ آفریده‌ای هرگز نیست، چنانکه آیاتی هم مانند (۸۸:۲۳) آن را تبیین کرده است.

تألیفات عربی حضرت آیةالله‌العظمیٰ دکتر صادقی تهرانی

۱ ـ الفرقان‌فی‌تفسیرالقرآن‌بالقرآن‌والسّنّة « ۳۰ مجلداً »
۲ ـ التّفسیر الموضوعی بین الکتاب و السّنّة « ۳۰ مجلّداً »
۳ ـ الفقه‌المُقارَن بین‌الکتاب و السّنّة « ۸مجلّدات »
۴ ـ عقائدنا
۵ ـ المقارنات
۶ ـ رسول‌الإسلام في الکتب السّماویة
۷ ـ حوار بین الإلٰهیین و الماديین
۸ ـ علیّ و الحاکمون
۹ ـ علی شاطیء الجمعة
۱۰ ـ فتیاتنا
۱۱ ـ أین «الکراسة»
۱۲ ـ مقارنات فقهیّة
۱۳ ـ تاریخ‌الفکر و الحضارة
۱۴ ـ لماذا نصلّی و متی نقصر من‌الصّلاة؟
۱۵ ـ لماذا انتصرت اسرائیل و متی تنهزم؟
۱۶ ـ حوار بین اهل الجنّة و النّار
۱۷ ـ المناظرات
۱۸ ـ المسافرون
۱۹ ـ تبصرةالفقهاء بین‌الکتاب و السّنّة
۲۰ ـ تبصرةالوسیلة بین‌الکتاب و السّنّة
۲۱ ـ أصول الاستنباط بین‌الکتاب و السّنّة
۲۲ ـ غَوصٌ في البِحار بین‌الکتاب و السّنّة
۲۳ ـ الفقهاء بین‌الکتاب و السّنّة
۲۴ ـ شذرات الوسائل و الوافي «مخطوط»
۲۵ ـ البلاغ في تفسیر القرآن بالقرآن

تألیفات فارسی حضرت آیة‌الله‌العظمیٰ دکتر صادقی تهرانی

۱ ـ بشارات عهدین
۲ ـ ستارگان از دیدگاه قرآن
۳ ـ اسرار، مناسک و ادلّه‌ی حجّ
۴ ـ انقلاب اسلامی ۱۹۲۰ عراق
۵ ـ آفریدگار و آفریده
۶ ـ حکومت قرآن
۷ ـ دعاهای قرآنی
۸ ـ حکومت مهدی عج‌الله‌تعالی‌فرجه
۹ ـ آیات رحمانی
۱۰ ـ گفت‌وگویی در مسجدالنّبی ﷺ
۱۱ ـ مسیح ﷺ از نظر قرآن و انجیل
۱۲ ـ خاتم پیامبران
۱۳ ـ سپاه نگهبانان اسلام
۱۴ ـ مفت‌خواران
۱۵ ـ قرآن و نظام آموزشی حوزه
۱۶ ـ قضاوت از دیدگاه کتاب و سنت
۱۷ ـ حکومت صالحان یا ولایت فقیهان
۱۸ ـ ماتریالیسم و متافیزیک
۱۹ ـ مفسدین فی‌الارض
۲۰ ـ نماز جمعه
۲۱ ـ نماز مسافر با وسایل امروزی
۲۲ ـ پیروزی اسرائیل چرا و شکست آن کی؟
۲۳ ـ برخورد دو جهان‌بینی
۲۴ ـ حقوق زنان از دیدگاه قرآن و سنّت
۲۵ ـ رساله‌ی توضیح‌المسائل نوین
۲۶ ـ فقه گویا
۲۷ ـ ترجمان وحی (ترجمه و تفسیر فارسی مختصر قرآن)
۲۸ ـ ترجمان فرقان (تفسیر فارسی مختصر قرآن کریم پنج جلدی)
۲۹ ـ مسافران (نگرشی جدید بر نماز و روزه مسافر)
۳۰ ـ تفسیر سوره‌ی حمد (ترجمه فارسی الفرقان)
۳۱ ـ وصیت و ارث از دیدگاه کتاب و سنت
۳۲ ـ طهارت و نجاست از دیدگاه کتاب و سنت
۳۳ ـ نقدی بر دین پژوهی فلسفهٔ معاصر
۳۴ ـ ترجمان فرقان (تفسیر مختصر سورهٔ نجم)
۳۵ ـ ترجمان فرقان (تفسیر مختصر سورهٔ یونس)
۳۶ ـ ترجمان فرقان (تفسیر مختصر سورهٔ نوح)
۳۷ ـ ترجمان فرقان (تفسیر مختصر سورهٔ حجرات)
۳۸ ـ ترجمان فرقان (تفسیر مختصر سورهٔ واقعه)
۳۹ ـ ترجمان فرقان (تفسیر مختصر سورهٔ ابراهیم)
۴۰ ـ ترجمان فرقان (تفسیر مختصر سورهٔ مریم)
۴۱ ـ ترجمان فرقان (تفسیر مختصر سورهٔ یاسین)
۴۲ ـ ترجمان فرقان (تفسیر مختصر سورهٔ لقمان)
۴۳ ـ ترجمان فرقان (تفسیر مختصر سورهٔ یوسف)